

## امثال عربی در نامه‌های عین‌القضات همدانی

سلمان ساکت\*

### چکیده

نویسندگان پارسی‌نویس از دیرباز علاقه‌مند به استفاده از امثال عربی در کتابها و رسائل خود بوده‌اند و از یک سو آنها را برای تبیین بهتر مقاصد خود به کار می‌برده و از سوی دیگر، بدین وسیله آشنایی ژرف خود را با ادب تازی به رخ می‌کشیده‌اند. یکی از متون مهم زبان فارسی — به‌ویژه در حوزه ادبیات عرفانی — که گنجینه‌ای سرشار از مفاهیم و موضوعات مختلف به شمار می‌رود، نامه‌های عین‌القضات همدانی است که به دلیل نبود فهرستی جامع و متنوع برای آن، چندان که باید و شاید مورد استفاده پژوهشگران و محققان قرار نگرفته است.

نویسنده این جستار امثال عربی به کار رفته در این متن را استخراج کرده و با کتب مهم امثال و ادبیات عرب تطبیق و از این رهگذر نشان داده است که قاضی در میان مکتوبات خود ۷۳ مثل عربی را به کار برده است که در میان آنها افزون بر امثال کهن، امثال مولدون هم دیده می‌شود. همچنین حدود یک‌پنجم این امثال در مثل‌نامه‌های کهن عربی و امهات کتب موجود ادب تازی دیده نمی‌شود. این فهرست و توضیحات، نه تنها شماری مثل را به گنجینه سرشار و غنی امثال عربی می‌افزاید، بلکه تبحر قاضی را در ادبیات عرب به‌خوبی نشان می‌دهد و تا حدی منابع وی را در نگارش نامه‌ها نیز مشخص می‌کند. **کلیدواژه‌ها:** نامه‌های عین‌القضات، عین‌القضات همدانی، متون عرفانی، امثال عربی، مثل‌نامه‌های کهن عربی.

## درآمد

ابوالمعانی عبدالله بن محمد میانجی، مشهور به عین‌القضات (۴۹۲-۵۲۵ ق)، از بزرگ‌ترین اندیشمندان و عارفان فرهنگ ایرانی، به‌رغم عمر کوتاهش آثاری مهم و درخور توجه از خود باقی گذاشته است. یکی از این آثار «مکتوبات» اوست که در زمره ارزشمندترین منابع در شناخت افکار و اندیشه‌های وی به‌شمار می‌آید.

به تصریح خود عین‌القضات، این نامه‌ها حاصل «پانزده سال سلوک» اوست و فهم آنها «روزگاری دراز» می‌طلبد، تا آنجا که چه بسا «به پنجاه سال» هم بر دیگری ممکن نگردد (عین‌القضات، نامه‌ها، ج ۲، ص ۲۰۵)، بنابراین ثمره دوره کمال و پختگی او به‌شمار می‌رود و از این رو در میان آثار عرفانی، از غنا و اهمیت خاصی برخوردار است. قاضی خود به این مهم واقف بوده و با لحنی مفاخره‌آمیز آن را بیان کرده است:

در این مکتوبات من چندان عجایب است که اگر اولین و آخرین زنده شوندد، از آن قوت خورند. و قدر آن کسانی دانند که عمرهای عزیز ایشان خرج شد و از آن به بویی بیش نرسیدند ... مرا امید است که تا چندین هزار سال از آن مکتوبات عالمها آبادان خواهد شد و دل‌های بسیار عزیزان از آن آسایش می‌یابد (همان، ج ۲، ص ۲۰۶).<sup>۱</sup>

یکی از مهم‌ترین علل اهمیت و غنای چشمگیر نامه‌های عین‌القضات (و نیز دیگر آثار وی)، بهره‌گیری همزمان او از قرآن و احادیث، اندیشه ایران باستان، حکمت اساطیری، آیین گنوسی، تفکر مانوی، آراء اندیشمندان یونان باستان، فلسفه ابن سینا، آثار امام محمد غزالی و مشرب عرفانی احمد غزالی است (فرهادی نیک ۱۳۸۹: ۴۹). بنابراین نامه‌های عین‌القضات گنجینه‌ای سرشار از دقایق دینی و عرفانی و ادبی است که هنوز درباره بسیاری از جنبه‌های آن، پژوهشی استوار و قابل اعتنا انجام نگرفته است.

۱. نیز، نک: عین‌القضات، نامه‌ها، ج ۲، ص ۳۳۱.

یکی از این جنبه‌ها امثال و حکم فارسی و عربی در مکتوبات اوست که تاکنون بدانها پرداخته نشده است. البته نبود فهرستهای متنوع و دقیق برای نامه‌ها - که فراهم کردن آن با توجه به حجم زیاد مکتوبات، دشوار و زمانبر است - یکی از مهم‌ترین دلایلی است که محققان و پژوهندگان را از دسترسی آسان و سریع به مواد مورد نیاز پژوهش - از جمله امثال و حکم - بازداشته است. نگارنده در این جستار امثال عربی را در مکتوبات عین القضاة فهرست، معنی و بررسی کرده است. از آنجا که شماری از این امثال در مثل‌نامه‌های کهن عربی وجود ندارد، ترجمه و تفسیر آنها گاه دشوار و توأم با تردید بوده است، بدیهی است راهنمایی‌های صاحب‌نظران بر غنای این جستار خواهد افزود.

۱. أَبْصِرُ مِنْ فَرَسٍ بَهْمَاءٍ فِي غَلَسٍ (ج ۱، ص ۳، ب ۳)<sup>۲</sup>

یعنی: بینا تر از اسب گنگ در تاریکی. این مثل را وقتی به کار می‌برند که کسی را به حدت بصر و قدرت بینایی مثل زنند.

در مجمع‌الامثال و سوائر‌الامثال به جای «بهماء» به ترتیب «بهماء» (میدانی، مجمع، ج ۱، ص ۱۵۹) و «ببهماء» (حمزه، سوائر، ص ۶۳) آمده است. صاحب‌المستقصی پس از آوردن مثل «أَبْصِرُ مِنْ فَرَسٍ» نوشته است: «و یروی: من فرس فی ظلماء لیل و غلس، و یروی: بَبْهَمَاءِ غَلَسٍ» (زمخشری، المستقصی، ج ۱، ص ۲۲).

در بهرام‌پشت از قدرت بینایی اسب یاد شده است: «بهرام اهوره آفریده، او را تخمه بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست...» (اوستا، ج ۱، ص ۴۳۷).

در فرهنگ ایران فراست و هوشیاری و تیزبینی و تیزگوشی اسب زبانه‌زده بوده است (یاحقی ۱۳۸۶: ۱۱۴)، از این رو در شاهنامه به هنگام وصف رخس، بیت «به

۲. در این جستار «ج» نشانه جلد، «ص» نشانه صفحه و «ب» نشانه بند است.

شب مورچه بر پلاس سیاه / نمودی به گوش از دو فرسنگ راه» آمده که البته در شمار ابیات الحاقی است (نک: فردوسی ۱۹۶۶: ۵۳/۲). مصرع دوم این بیت در دستنویس پاریس (مورخ ۸۴۴ق) به صورت «بدیدی به چشم از دو فرسنگ راه» (فردوسی ۱۳۸۶: ۳۳۵/۱) و در نسخه سن ژوزف به شکل «شب تیره دیدی دو فرسنگ راه» آمده است (فردوسی ۱۳۸۹: ۸۷) که بر تیزیابی اسب تأکید دارد.

۲. كُلُّ فِتَاةٍ بِأَبِيهَا مُعْجَبَةٌ (ج ۱، ص ۳۹، ب ۴۳ و ج ۲، ص ۴۲۳، ب ۶۹۵)  
یعنی: هر دختری به پدرش می‌نازد. این مثل را درباره کسی می‌گویند که به خاندان و قبیله خویش می‌بالد (میدانی، همان، ج ۲، ص ۱۶۱؛ زمخشری، همان، ج ۲، ص ۲۸؛ ثعالبی، التمثیل، ص ۲۱۵؛ عسکری، جمهرة، ج ۱، ص ۳۵۰، ج ۲، ص ۱۴۲). در خزینة الامثال این مثل به صورت «كُلُّ فِتَاةٍ بِأَبِيهَا مُعْجَبَةٌ» آمده است (نک: حقیقت، خزینة، ص ۱۵۲).

این مثل تا حدی شبیه به مثلی است در فارسی که می‌گویند: «بوزینه به چشم مادرش (ننه‌اش) غزال است» (نک: ذوالفقاری ۱۳۸۸: ۵۴۴/۱) و به صورت «به چشم مادرش بوزینه آهو است» نیز رواج دارد.

۳. الضَّرُورَاتُ تُبَيِّحُ الْمَحْظُورَاتِ (ج ۱، ص ۸۸، ب ۱۱۹؛ ج ۲، ص ۱۵۶، ب ۲۳۰ و ص ۱۵۷، ب ۲۳۱)

یعنی: ضرورتها نارواها را روا می‌بخشد (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۲۵۶/۱؛ شیخانی ۱۴۰۷: ۴۰۰؛ نجم رازی، مرصاد، ص ۱۹؛ بغدادی، التوسل، ص ۲۵۲؛ زیدری، نفثة المصدور، ص ۷۸؛ نظام‌الحسینی، العراضه، ص ۸۰، ۱۰۶-۱۰۷).

۴. لِكُلِّ دَاخِلٍ دَهْشَةٌ (ج ۱، ص ۱۱۰، ب ۱۵۸)

یعنی: برای هر داخل‌شونده‌ای حیرت و سرآسیمگی باشد.

این مثل به صورت «لکلّ داخل دهشة فابدؤه بالتحية» به پیامبر (ص) (خوارزمی، الامثال، ص ۳۵۲) و ابن عباس (ثعالبی، التمثیل، ص ۳۰) و به صورت «لکلّ داخل دهشة و ذهول» به امام علی (ع) نسبت یافته است (خوانساری، شرح غرر، ج ۵، ص ۱۰). (نیز، نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۲۲ و زمخشری، همان، ج ۲، ص ۲۹۲).

۵. لا بأس إمّا هلك و إمّا ملک (ج ۱، ص ۱۲۳، ب ۱۷۸)

یعنی: بیمی نیست، یا مرگ یا رسیدن به مقصود.

در ج ۲، ص ۴۲۴، ب ۶۷۰ تنها قسمت دوم مثل، به صورت «إمّا هلك و إمّا مالک» آمده است.

این مثل در کتب امثال و ادبیات نیامده است، اما یادآور حکایت احمدبن عبدالله خجستانی است که رسیدن خود را به مقام امیری خراسان مرهون دو بیت زیر از حنظلة بادغیسی دانسته است:

مهوری گر به کام شیر در است      شو خطر کن ز کام شیر بجوی  
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه      یا چو مردانت مرگ رویاروی  
(نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۴۲)

۶. الولدُ سرُّ أبیه (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۶)

یعنی: فرزند سرّ پدر خویش است.

هر چند در منابع معتبر حدیث نیامده، مولوی آن را حدیث دانسته است:

بهر این فرمود آن شاه نبیه      مصطفی که الولد سرّ ابیه  
(مولوی، مثنوی، ج ۴، ص ۶۰۸)

(نیز، نک: فروزانفر ۱۳۸۱: ۴۰۶؛ ملطیوی، روضه، ص ۱۳۷؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۲۸۱/۱).

۷. شِنْشِنَةٌ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمٍ (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۶)

یعنی: عادت و خوبی است که آن را از «اخزم» می‌شناسم. این مثل را برای بیان

شباهت به ویژه شباهت خلق و خوی فرزند به پدرش به کار می‌برند.  
مصرع دوم بیتی است که مصرع نخست آن در مثل نامه‌های کهن به صورتهای  
گونگون ضبط شده و به افراد مختلف نسبت یافته است (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص  
۴۵۷؛ زمخشری، همان، ج ۲، ص ۱۳۴؛ عسکری، همان، ج ۱، ص ۵۴۱؛ بکری،  
فصل‌المقال، ص ۲۱۹ و رازی، امثال و حکم، ص ۳۲۶).

۸. الْعَصَا مِنَ الْعُصِيَّةِ (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۶)  
یعنی «عصا» از «عصیه» است. «عصا» نام اسب و «عصیه» نام مادرش است. این  
مثل را برای شباهت آدمی به پدرش به کار می‌برند (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۴۴  
[إِنَّ الْعَصَا ...]؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۳۳۴؛ عسکری، همان، ج ۲، ص ۴۰).

۹. أَصَبْتَ فَالْزَمَ (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۶ و ص ۳۷۸، ب ۶۳۰ و ص ۳۷۹، ب ۶۳۰)  
یعنی: چون به مقصد رسیدی، ملتزم باش (توقف کن).  
عین‌القضات در دو جا آن را حدیث دانسته، اما در کتب معتبر حدیث نیامده  
است. همچنین در کتب امثال کهن نیز دیده نمی‌شود، هرچند در کتابهای فارسی  
سده‌های ششم و هفتم به همین صورت (نک: قمی، تاریخ‌الوزراء، ص ۴۹؛ وراوینی،  
مرزبان‌نامه، ص ۱۶۹) یا به صورت «أصبت فالزم و وجدت فاغنم» (نک: اصفهانی،  
دستورالوزاره، ص ۶۶؛ ظهیری، سندبادنامه، ص ۷۷ و ۱۴۶؛ سجاسی، فرائد، ص ۱۲۵) به  
کار رفته است.

۱۰. إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً (ج ۱، ص ۱۳۰، ب ۱۸۷ و ص ۳۳۰، ب ۵۵۲؛ ج ۲، ص ۴۶،  
ب ۶۱ و ص ۱۲۱، ب ۱۷۹)  
یعنی: به درستی که شعر حکمت است. به نوشته و طوطای این مثل را آنجا باید گفت که

«کسی شعری خوب آراسته به الطاف حکمت و اصناف موعظت روایت کند»  
(وطواط، لطایف الامثال، ص ۴۱).

حدیث نبوی است که به عنوان مثل نیز به کار رفته است (نک: عسکری، همان، ج ۱، ص ۱۴؛ تعالی، التمثیل، ص ۲۷).

۱۱. الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ (ج ۱، ص ۱۴۹، ب ۲۱۸ و ص ۲۰۷، ب ۳۳۱)  
یعنی: کسی که به نیکی راهنمایی می‌کند، همچون کننده آن است. به نوشته رشیدالدین وطواط این مثل را «آنجا باید گفت که کسی مر کسی را بر نیکی و خیری هدایت کند» (وطواط، همان، ص ۸۲).

حدیث نبوی است که در اغلب کتب امثال نیز آمده است (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۳۴۱؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۳۱۷؛ عسکری، همان، ج ۱، ص ۴۵۳؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۲۴۶/۱). این حدیث / مثل در کتب فارسی کهن نیز به کار رفته است (برای نمونه، نک: عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۲۹؛ بغدادی، همان، ص ۸۲؛ سجاسی، همان، ص ۱۸۵).

۱۲. دَعِ الشَّرَّ يَغْبُرُ (ج ۱، ص ۲۰۹، ب ۳۳۶ و ص ۳۰۴، ب ۵۰۹ و ص ۴۰۴، ب ۶۷۵ و ص ۴۷۶، ب ۷۹۲؛ ج ۲، ص ۱۲، ب ۱۶ و ص ۱۸۴، ب ۲۷۶ و ص ۱۹۵، ب ۲۸۹ و ص ۴۲۵، ب ۶۷۱؛ ج ۳، ص ۴۳۹، ب ۲۸۳)

یعنی: بگذار شر را تا بگذرد (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۳۴۴؛ تعالی، همان، ص ۴۴). به نوشته وطواط «این مثل آنجا باید گفت که کسی را ایام محنت و اسباب شدتی را یاد کند یا ظالمی و بدکرداری را بنکوهد و عثرات او را برشمارد» (وطواط، همان، ص ۸۲).

۱۳. تَكثِيرُ الْجُوزِ بِالْعَضِّ (ج ۱، ص ۲۳۰، ب ۳۷۹)  
یعنی: زیاد شدن گردو با گاز گرفتن آن به دندان.  
این مثل در هیچ یک از کتب امثال نیامده است.<sup>۳</sup>

۱۴. الناقِدُ بصيرٌ (ج ۱، ص ۲۵۷، ب ۴۲۸ (... لا بروج عليه الزيف)؛ ج ۲، ص ۱۶۱، ب ۲۳۸ (فإن ...)) و ص ۴۳۶، ب ۶۸۷ و ص ۴۴۰، ب ۶۹۱ (لا تبهرج فإن ...)).  
یعنی: ناقد بصیر است.

گویا حدیث است که به صورت مثل یا حکمت رواج یافته است (عطار، مصیبت‌نامه، ص ۶۹۴؛ همو، الهی‌نامه، ص ۵۵۸؛ نیز، نک: ثعالبی، همان، ص ۱۷۰). صورت کامل آن در برخی از منابع به صورتهای «لا تبهرج فإن الناقد بصيرٌ» (قشیری، الرسالة‌التفسیری، ص ۲۶۸) و «لا تَبْهَرَجُوا فَإِنَّ...» (غزالی، مجموعه آثار، ص ۱۹۰) آمده است.

احتمالاً این مثل برگرفته از مثل «لا يبصر الدينار غير الناقد» است (خوارزمی، الامثال المولده، ص ۱۲۵ و ۵۰۷) که در التمثیل و المحاضره نیز با تغییر «الدنيا» به جای «الدينار» آمده است (ثعالبی، التمثیل، ص ۱۹۸).

۱۵. أفصحُ من فمِ الاعرابی (ج ۱، ص ۲۸۴، ب ۴۷۲؛ ج ۲، ص ۳۱۸، ب ۴۸۳)  
یعنی: فصیح‌تر از دهان (زبان) اعرابی.

عین القضاة این مثل را به صورت «من فم الاعرابی افصح» به کار برده است که در اینجا به قیاس مثلتهای «أفعلٌ من ...» آن را تغییر داده‌ایم. این عبارت اگرچه در کتب امثال نیامده است، در تاریخ بیهقی به صورت «فم الاعرابی افصح» به کار رفته

۳. این احتمال را هم می‌توان مطرح کرد که شاید «تکثیر» تصحیف «تکسیر» به معنی شکستن باشد که در این صورت معنی مثل مورد نظر چنین است: «شکستن گردو با گاز گرفتن آن به دندان» که البته بر اساس چاپ موجود چنین نسخه‌بدلی وجود ندارد.



(بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۱۰۷) و گویا برگرفته از حدیث نبوی است: «أنا افصح العرب» (ثعالبی، ثمارالقلوب، ص ۲۸).

در سیرت رسول الله نیز آمده است: «و یغمبر، صلوات الله علیه، از بهر آنکه در قبیله بنی سعد پرورده بود، به فصاحت فخر آوردی بر قریش و گفتم: أنا أَعْرَبُكُمْ، أنا قُرَشِيٌّ و اسْتُرِضِعْتُ فِي بَنِي سَعْدٍ. گفت: من از شما فصیح ترم و لغت عرب بهتر دانم، چرا که من قریشی‌ام و لغت قریش می‌دانم و در قبیله بنی سعد پرورده‌ام و لغت ایشان نیز می‌دانم. و چنین گویند که در قبایل عرب هیچ قبیله به فصاحت بنی سعد نبود (همدانی، سیرت، ج ۱، ص ۱۵۳).

۱۶. التعمای من اهل البصیره صعباً (ج ۱، ص ۳۰۸، ب ۵۱۴)

یعنی: خود را به نایبانی زدن برای فرد بینا دشوار است.

در کتب امثال نیامده است، اما ظاهراً باید مثل باشد و مفهوم آن مشابه این گفته است: «خردمند خود را به خیریت نمی‌زند.»

۱۷. لِكُلِّ عَمَلٍ رِجَالٌ (ج ۱، ص ۳۴۱، ب ۵۶۹؛ ج ۲، ص ۲۱۶، ب ۳۲۲ و ص ۴۲۷، ب ۶۷۴)

یعنی: هرکسی را بهر کاری ساختند (نک: خوارزمی، همان، ص ۱۰۵ و بدیع‌الزمان همدانی، مقامات، ص ۶۸). در کتب فارسی نیز فراوان به کار رفته است (نک: عنصرالمعالی، همان، ص ۲۳۰؛ سمعانی، همان، ص ۲۴؛ نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۲۲۹؛ نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۳۴۰؛ جوینی، جهانگشا، ج ۳، ص ۱۹؛ زیدری، همان، ص ۱۲۰؛ نظام‌الحسینی، همان، ص ۲۷).

این مثل در قره‌العین به «هر مردی را کاری است» (قره‌العین، ص ۳۵) و در سیاستنامه به «مردی و کاری» (نظام‌الملک، همانجا) ترجمه شده است.

مولوی نیز با عنایت به این مثل سروده است:

هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن را در دلش انداختند  
(مولوی، همان، ج ۳، ص ۳۶۶)

که مصرع اول خود به صورت مثل درآمده است (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۹۴۲/۴).

احتمالاً سنایی نیز با توجه به همین مثل گفته است:

که پدیدست در جهان باری کار هر مرد و مرد هر کاری  
(سنایی، حدیقه، ص ۴۴۹؛ نیز، نک: جوینی، همانجا)

۱۸. الجنون فنونٌ (ج ۱، ص ۳۴۳، ب ۵۷۳)

یعنی: جنون شعب مختلف دارد (ثعالبی، التمثیل، ص ۴۳؛ شیخانی ۱۴۰۷: ۱۹۶؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۲۴۱/۱). این مثل در قابوسنامه نیز آمده و به «دیوانگی گونه‌گونه است» ترجمه شده است (عنصرالمعالی، قابوسنامه، ص ۷۶).

۱۹. فی عنقِ الخنازیرِ لا یُستحسنُ العقدَ (ج ۱، ص ۳۴۶، ب ۵۷۶)

یعنی: گردن‌بند در گردن خوکها زیبا نیست.

در کتب امثال نیامده است، اما ظاهراً برگرفته از این سخن حضرت عیسی (ع) است که گفته: «لا تعلقوا الجواهر فی اعناق الخنازیر، فانّ العلم خیر من الجوهر و منکره شرّ من الخنزیر» (طاش‌کبری‌زاده ۱۴۲۲: ۴۴/۱). در سخنان پیامبر (ص) نیز عبارتی وجود دارد که می‌توان مثل مورد نظر را برگرفته از آن دانست: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و وضع العلم فی غیر أهله کمقلد الخنازیر الجوهر و اللؤلؤ و الدرّ» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۷۰ و ۲۴۱).

شاعری به نام احمدبن ابی طاهر خراسانی (م ۲۸۰ ق) احتمالاً با توجه به سخن حضرت عیسی (ع) یا حدیث پیامبر (ص) سروده است:

إِنِّي وَ تَزِينِي بِمَدْحِي مَعْشَرًا كَمُعَلِّقِ دُرًّا عَلَى خَنْزِيرٍ  
(ثعالبي، همان، ص ۹۳)

در عهد جدید، انجیل متی، از زبان حضرت عیسی (ع) آمده است: «آنچه مقدس است به سگان مدهید و نه مرواریدهای خویش پیش خوکان اندازید» (عهد جدید، ص ۱۵۲) که ترجمه عربی آن، یعنی «لا تطرحوا الدرّ تحت أرجل الخنازير» در بسیاری از کتب دوره اسلامی آمده و به صورت ضرب‌المثلی سایر بوده است (از جمله، نک: ثعالبی، التمثیل، ص ۱۵؛ زمخشری، ربیع، ج ۴، ص ۳۵). بنابراین برخی (نک: محقق ۱۳۷۴: ۳۹) بیت معروف زیر از ناصر خسرو را برگرفته از این سخن حضرت عیسی (ع) دانسته‌اند.

من آنم که در پای خوکان نریزم / مر این قیمتی در لفظ دری را  
اما مثل «مروارید پیش خوک افشاندن» یکی از امثال کهن ایرانی است، چرا که در منظومه درخت آسوریک که مناظره‌ای است از دوره اشکانی میان بز و درخت خرما، بز پس از برشمردن نیکوییهای فراوان خویش به رقیب و همال خود می‌گوید:

این زرین سخن

که من به تو گفتم

چنان است که کسی پیش خوک / گراز

مروارید افشاند (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۵۱-۵۵).

سرچشمه سروده ناصر خسرو را چه سخن حضرت عیسی (ع) بدانیم و چه مثلی کهن از فرهنگ ایران، عبارت عین‌القضاة ظاهراً ربطی به آن ندارد، چرا که در اینجا سخن از «عقد بر گردن خوک» است و نه «مروارید پیش / در پای خوک افشاندن». پس باید سرچشمه مثلی را که عین‌القضاة آورده، سخن دیگر حضرت عیسی (ع) و یا حدیث پیامبر (ص) بدانیم که در ابتدا اشاره شد. البته احتمال دیگری هم مطرح است و آن تغییر عبارت عیسی (ع) در ویرایشهای مختلف انجیل متی

است، چرا که هر چند در انجیل‌های کنونی، عبارت به همان صورتی که نقل شد، آمده است، اما در ترجمه *اناجیل اربعه* که در سده‌های یازدهم و دوازدهم هجری فراهم آمده، سخن حضرت عیسی (ع) چنین ترجمه شده است: «مدهید چیزهای پاکیزه را به سگان و میاویزید جواهر خود را در گردن خوکها» (حسینی، ترجمه *اناجیل*، ص ۱۸). در زبان فارسی تعبیر «گهر از حلق خوک آویختن» کنایه از «چیزی با ارزش را در جای ناسزاوار و نامناسب صرف کردن» است (عطار، ۱۳۹۰: ۵۱۷ (تعلیقات))، همان‌طور که عطار گفته است:

بس که ما در ریگ روغن ریختیم      بس گهر کز حلق خوک آویختیم  
بس که ما این خوان فروآراستیم      بس کزین خوان گرسنه برخاستیم  
(عطار، *منطق‌الطیر*، ص ۴۳۸)

۲۰. *دعوة الغریب لا تردّ* (ج ۱، ص ۳۵۶، ب ۵۹۳)

یعنی: دعای غریبان رد نمی‌شود.

در کتب امثال نیامده است و احتمالاً برابر است با مثل «دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند» (دهخدا ۱۳۷۷: ۸۱۶/۲).

۲۱. *الظاهر عنوان الباطن* (ج ۱، ص ۳۵۸، ب ۵۹۵)

یعنی: ظاهر دلالت‌کننده به باطن است.

در کتب امثال عربی نیامده است، اما در *امثال* و حکم به بقراط منسوب و چنین ترجمه شده است: «آشکار پیشگاه و دیباچه نهان باشد» (دهخدا ۱۳۷۷: ۲۵۷/۱) و در زبان فارسی معادل است با مثل «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر» (همان: ۸۷۴/۲).

مولوی احتمالاً با عنایت به این مثل سروده است:

ظاهرش گیرار چه ظاهر کثر پرد عاقبت ظاهر سوی باطن برد  
(مولوی، همان، ج ۳، ص ۳۲۴)  
(نیز، نک: بدلیسی، قانون شاهی، ص ۳۰).

۲۲. الأمرُ جدُّ فجْدٌ (ج ۱، ص ۳۶۲، ب ۶۰۳)  
یعنی: کار بسیار دشوار است.

جمله‌ای است در وصف مؤاخذه در قیامت که در الأمالی الخمیسیة به اسودبن یزید (شجری، الأمالی، ج ۲، ص ۱۹) و در احیاء علوم الدین به عطاءبن ابی‌ریاح (غزالی، احیا، ج ۳، ص ۴۱۱) نسبت یافته است و خوارزمی آن را به «کار سخت است سخت» ترجمه کرده است (غزالی، احیا، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۷۴۲).

۲۳. لا زحمة فی البین (ج ۱، ص ۳۶۹، ب ۶۱۵)  
یعنی: هیچ تنگنایی در میان وجود ندارد.

عین القضاة در تمهیدات نیز مانند نامه‌ها، به هنگام سخن از عشق و «یحِبِّهِمْ» و «یحَبُّونَهُ» این عبارت را به کار برده است: جوانمردا «یحِبِّهِمْ» یا «یحَبُّونَهُ» در خلوت خانه هم سر شده است و لا زحمة فی البین (عین القضاة، تمهیدات، ص ۱۳۱).  
از آنجا که این عبارت - تا آنجا که جستهم - در منبع دیگری به کار نرفته است، تنها با حدس و گمان و با توجه به نوشته قاضی می‌توان پیشنهادهایی برای معنای آن ارائه داد: تباین و منافات نداشتن؛ یکی شدن و از بین رفتن چندگانگی و یا اصطلاحی همانند آنچه در زبان فارسی می‌گوییم: یک کلام ختم کلام.

۲۴. مَنْ سَعَى رَعَى و مَنْ نَامَ احْتَلَمَ (ج ۱، ص ۳۷۱، ب ۶۱۸)

یعنی: هرکس بکوشد، گله را به چرا می‌برد (به مقصود می‌رسد) و هرکس بخوابد،

خواب می بیند (میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۸۷ که قسمت دوم مثل را با تغییر «رأی الاحلام» به جای «احتلم» آورده و آنها را در زمره امثال مولدون دانسته است؛ نیز، نک: قره العین، ص ۴۶؛ ملطیوی، همان، ص ۴۹۷).

این مثل در توفیق عبدالله بن طاهر نیز آمده است که جاحظ آن را برگرفته از توفیعات انوشیروان می داند که گفته است: «هرکه روز چرذ و هرکه خسبذ خواب بیند» (جاحظ، المحاسن، ص ۱۵۵؛ نیز، نک: بیهقی، المحاسن، ص ۲۱۴؛ محقق ۱۳۷۴: ۴۰).

ثعالبی نیز آن را یک جا به انوشیروان نسبت داده (ثعالبی، الاعجاز، ص ۶۷) و در جای دیگر (همو، التمثیل، ص ۴۳) از امثال ایرانیان دانسته است.

بخش نخست مثل به شعر نیز درآمده است: بیاید چمیدار بخواهی چرید (عنصر المعالی، قابوسنامه، ص ۱۲۰).

۲۵. لَيْسَ بِعُشِّكَ فَادْرُجِي (ج ۱، ص ۳۷۹، ب ۶۳۱ و ص ۴۶۳، ب ۷۶۹ (... فادرج))  
یعنی: اینجا آشیانه ات (جایگاهت) نیست، از آن درگذر (میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۱۵؛ ثعالبی، التمثیل، ص ۳۶۳ (در هر دو: لیس هذا بعشک فادرجی)؛ عسکری، همان، ج ۲، ص ۱۹۷).

در تاریخ جهانگشا بیتی آمده که مصرع نخست آن برگرفته از همین مثل است:  
مَاذَا بَعْشِّكَ فَادْرُجِي      عَنْ مَنْزِلِ بَكِ نَابِ  
(جوینی، تاریخ، ج ۲، ص ۵۶)

۲۶. أَضْرِبُ فِي حَدِيدِ بَارِدٍ (ج ۱، ص ۳۸۱، ب ۶۳۴)  
یعنی: بر آهن سرد می کوبم (میدانی، همان، ج ۱، ص ۱۷۴؛ زمخسری، المستقصى، ج ۲، ص ۲۹؛ حریری، مقامات، ص ۵۱۵؛ زیدری، همان، ص ۷۴). در همه منابع ذکر شده به صورت «تضربُ فی حدیدِ باردٍ» آمده که نشان می دهد عین القضاة فعل جمله را

به دلیل معنایی که مدّ نظرش بوده، تغییر داده است.  
به نوشتهٔ صاحب نفایس‌الفنون، این مثل را «در حق کسی گویند که طمع در چیزی کرده باشد و حصول آن صورت نبندد» (آملی، نفایس‌الفنون، ج ۱، ص ۱۹۰؛ نیز، نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۷۵/۱ که آن را ذیل مثل «آهن سرد کوفتن» و برابر با «کاری بیهوده کردن» آورده است).

۲۷. القلوبُ تتقاضی وَ الضمائرُ تتناجی (ج ۱، ص ۳۸۸، ب ۶۴۷)  
یعنی: دلها یکدیگر را می‌طلبند و درونها با یکدیگر راز می‌گویند.  
در کتب امثال نیامده است.

۲۸. لیسَ الخبرُ کالمُعاینَةِ (ج ۱، ص ۳۹۸، ب ۶۶۴؛ ج ۲، ص ۳۱۴، ب ۴۷۶)  
یعنی: شنیدن مانند دیدن نیست.

حدیث نبوی است که به‌عنوان مثل نیز رواج یافته است (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۱۷؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۷۴/۳). در برخی از منابع به‌صورت «... کالعیان» آمده است (نک: زمخشری، همان، ج ۲، ص ۳۰۳؛ ظهیری، همان، ص ۹۳).  
در قابوسنامه، معادل این مثل بیت زیر آمده است (عنصرالمعالی، همان، ص ۲۰):  
جهان‌دیدگان را و نادیدگان نکردند یکسان پسندیدگان  
همچنین مثل «شنیدن کی بود مانند دیدن» معادلی است برای آن (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۰۳۳/۲).

۲۹. فَإِنَّ الهمومَ بقدرِ الهممِ (ج ۱، ص ۴۶۲، ب ۷۶۷؛ ج ۲، ص ۱۸۷، ب ۲۸۱ و ص ۲۱۸، ب ۳۲۶ (إِنَّ...))؛ ج ۳، ص ۳۲۴، ب ۷۵)  
یعنی: به‌درستی که غمها به اندازهٔ همتهاست.

مصراع دوم بیتی است از صاحب بن عبّاد که عین القضاة تنها در یک جا صورت کامل شعر را آورده است:

وَ قَائِلَةٌ لِمَ عَرَّتْكَ الْهَمُومُ      وَ أَمْرُكَ مُمْتَثِلٌ فِي الْأُمَمِ  
فَقُلْتُ دَعَيْتَنِي عَلَى غُصَّتِي      فَإِنَّ الْهَمُومَ بِقَدْرِ الْهَمَمِ

(عین القضاة، نامه‌ها، ج ۲، ص ۱۸۷)

(نک: ثعالبی، التمثیل، ص ۱۲۲؛ همو، یتیمه، ج ۳، ص ۳۲۳؛ ظهیری، همان، ص ۳۹-۴۰).

۳۰. لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعُ (ج ۱، ص ۴۶۶، ب ۷۷۳)

یعنی: رأی نیست آن کس را که فرمان او نبرند (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۸۴؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۵۳/۳؛ نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۲۳۶). در منابع ذکر شده به امام علی (ع) نسبت یافته است. اما بر اساس جمهرة الامثال نخستین کسی که آن را گفته عتبه بن ربیع است و امام علی (ع) تنها بدان تمثّل جسته است (عسکری، همان، ج ۲، ص ۴۰۸).

۳۱. مَكْرَةٌ أَخِيكَ لَا تُعَلَّلُ (ج ۱، ص ۴۶۶، ب ۷۷۳)

یعنی: فریب و نیرنگ از برادرت توجیه بردار نیست.

این جمله - اگر اشتباه مطبعی یا لغزش در تصحیح نباشد - در کتب امثال نیامده است، اما عبارتی مشابه در اغلب کتابها دیده می‌شود: مَكْرَةٌ أَخُوكَ لَا يَطَّلُ (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۷۴؛ زمخسری، همان، ج ۲، ص ۳۴۷؛ عسکری، همان، ج ۲، ص ۲۴۲) که نمی‌دانم میان این دو عبارت ارتباطی وجود دارد یا خیر.

۳۲. بَنِيَتْ قَصْرًا فَهَدَمَتْ مَصْرًا (ج ۲، ص ۱۹، ب ۲۶)

یعنی: برای ساختن قصری، شهری را ویران می‌کنی.



اصل مثل «بینی قصرأ و یهدم مصرأ» است که در زمرة امثال مولدون ثبت شده است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۵۰۸؛ ثعالبی، همان، ص ۴۴؛ نیز، نک: آملی، همان، ج ۱، ص ۲۳۴).  
در زبان فارسی مثل «برای یک دستمال قیصریه را آتش می‌زند» معادل آن آمده است (دهخدا ۱۳۷۷: ۱/۴۱۴؛ نیز، نک: طباطبایی ۱۳۲۷: ۲۳۱).

۳۳. **إِنَّ فِي الْخَمْرِ مَعْنَى لَيْسَ فِي الْعِنَبِ** (ج ۲، ص ۲۴، ب ۳۳)

یعنی: همانا در شراب معنایی است که در انگور نیست.

برگرفته از مصرع دوم بیتی است از متنّبی:

فَإِنْ تَكُنْ تَغْلِبُ الْغَلْبَاءُ غُنْصُهَا      فَإِنَّ فِي الْخَمْرِ مَعْنَى لَيْسَ فِي الْعِنَبِ

(ثعالبی، *یتیمه‌الدهر*، ج ۱، ص ۱۶۲)

(نک: رازی، *امثال*، ص ۳۶۷ که در آنجا به صورت «وَفِي السَّلَافَةِ مَعْنَى لَيْسَ فِي الْعِنَبِ» از متنّبی دانسته شده است).

۳۴. **لَيْسَ التَّكْحُلُ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْكَحْلِ** (ج ۲، ص ۲۴، ب ۳۳ و ص ۴۷۸، ب ۷۴۷)

یعنی: سرمه کشیدن در دو چشم مانند سیاه‌چشمی نیست.

مصرع دوم بیتی از متنّبی است:

لَأَنَّ حِلْمَكَ حِلْمٌ لَا تُكَلِّفُهُ      لَيْسَ التَّكْحُلُ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْكَحْلِ

(ثعالبی، همان، ج ۱، ص ۲۴۹)

(نیز، نک: رازی، همان، ص ۲۹۹؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱/۱۳۷۴؛ ظهیری سمرقندی، همان، ص ۱۹۶؛ آملی، همان، ج ۲، ص ۱۶۱).

۳۵. **مَشَىٰ بِجَمَالٍ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ بَنِكَالٍ** (ج ۲، ص ۲۴، ب ۳۳)

یعنی: راه رفتن به نیکویی و خوشی بهتر است از سواره بودن به عذاب.

در کتب امثال نیامده است.

۳۶. مَنْ طَلَبَ وَجَدَّ وَجَدَ (ج ۲، ص ۲۹، ب ۴۰)

یعنی: هرکس بخواهد و بکوشد، بیابد (نک: ثعالبی، الاعجاز، ص ۱۱۸؛ عین‌القضات، تمهیدات، ص ۱۹). در قره‌العین صورتی دیگر از مثل همراه با معادل آن در فارسی آمده است: «من طلب شیئاً وجد وجد». و در پارسی گویند: جوینده یابنده بود» (قره‌العین، ص ۸؛ نیز، نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۱۸/۱). در مجمع‌الامثال به صورت «مَنْ طَلَبَ شیئاً وجدَهُ» آمده است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۷۶).

۳۷. لَهَا مِنَ الشُّوقِ هَادٍ وَمِنْ زَفِيرِي حَادٍ (ج ۲، ص ۲۹، ب ۴۰)

یعنی: به سوی او از شوق، راهبری و از ناله من حداخوانی (که راهبری می‌کند) وجود دارد.

در کتب امثال و ادب نیامده است.

۳۸. الطَّلْبُ وَالْوَجْدَانُ تَوْأَمَانِ (ج ۲، ص ۲۹، ب ۴۱)

یعنی: خواستن و به دست آوردن همزادند.

در کتابهای امثال و ادب نیامده است، اما جملاتی در آثار مختلف دیده می‌شود که در ساختار به آن شبیه‌اند و چه بسا عین‌القضات از روی آنها این مثل را ساخته است. برای نمونه: «فَالصِّدْقُ وَالْوَفَاءُ تَوْأَمَانِ، وَالصَّبْرُ وَالْحِلْمُ تَوْأَمَانِ» (جاحظ، المحاسن، ص ۸۶)؛ «الدِّينُ وَالْمَلِكُ تَوْأَمَانِ»<sup>۴</sup> (دهخدا ۱۳۷۷: ۲۴۸/۱)؛ «الحلم و الأناة تَوْأَمَانِ» (عسکری، الصناعتين، ص ۲۷۷).

۳۹. تَرَكْتَ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ (ج ۲، ص ۵۰، ب ۶۵ و ص ۱۰۲، ب ۱۴۵ و ص ۲۵۶، ب

۳۸۶؛ ج ۳، ص ۴۱۳، ب ۲۴۵)

۴. این عبارت منسوب به اردشیر بابکان است (نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۴) که در اغلب منابع به پیامبر (ص) نسبت یافته است (برای نمونه، نک: سجاسی، فراتد، ص ۴۲؛ ظهیری، سندبادنامه، ص ۳؛ نصرالله منشی، همانجا).

یعنی: رأی و اندیشه صواب را به ری رها کردی.

سخن ابومسلم خراسانی است که چون به دعوت منصور عباسی به بغداد رفت و با مکر و حيلة خلیفه مواجه شد، این جمله را به نشانه پشیمانی بگفت (ثعالبی، التمثیل، ص ۴۲؛ نیز، نک: زیدری، همان، ص ۱۴۰-۱۴۱) که بعدها زبانزد همگان شد (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۵۴۵/۱؛ نصرالله منشی، همان، ص ۱۱۷؛ زیدری، همان، ص ۱۰؛ جوینی، همان، ج ۲، ص ۱۱۲؛ قمی، همان، ص ۶۰؛ ظهیری، همان، ص ۱۷۶؛ دمانیسی، مجمل، گ ۸۷ ب؛ نظام‌الحسینی، همان، ص ۲۲).

۴۰. أَرْنِيهَا نَمْرَةً أُرْكِيهَا مَطْرَةً (ج ۲، ص ۵۷، ب ۷۴ و ص ۴۴۸، ب ۷۰۰)

یعنی: ابر سیاه و سفید را به من نشان بده تا ابر بارانزا را به تو بنمایم.

این مثل را درباره چیزی به کار می‌برند که چون علامتش آشکار شود، وقوعش قطعی باشد (حقیقت، خزینه، ص ۲۳؛ نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۳۷۶؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۱۴۴؛ عسکری، جمهرة، ج ۱، ص ۵۴).

جالب است که در هر دو موردی که این مثل در نامه‌ها به کار رفته، اشتباه ضبط شده است که اگر در نسخه‌ها نیز چنین بوده، مصححان باید آن را به صورت قیاسی و بر اساس کتب معتبر امثال عرب تصحیح می‌کردند.

۴۱. الشاکرُ یستحقُّ المزیدَ (ج ۲، ص ۹۵، ب ۱۳۲)

یعنی: سپاسگزار درخور فزونی نعمت است.

برگرفته از آیه «لئن شکرتم لأزیدنکم» (ابراهیم: ۷) است که در التصفیه به عنوان حدیث نبوی آمده (عبّادی، التصفیه، ص ۸۶)، اما در دیگر منابع اشاره‌ای به حدیث بودن آن نشده است (نک: اصفهانی، همان، ص ۴۹؛ بغدادی، همان، ص ۴۰، ۹۷ و ۱۷۲).

۴۲. کَرَمُ الْکِتَابِ خَتْمُهُ (ج ۲، ص ۱۰۰، ب ۱۴۱)

حدیث نبوی است که در شرح فارسی شهاب الاخبار به «شرف نامه به مهر نهادن است» (قاضی قضاعی، شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۱۵) و در روضه‌الفریقین به «عزّ نامه در مهر بسته است» ترجمه شده است (الشاشی، روضه، ص ۱۹۵) و بعدها به عنوان مثل به کار رفته است (نکذ غزالی، التبر المسبوک، ص ۹۱). در عقد‌الفرید (ابن عبد ربّه، عقد‌الفرید، ج ۴، ص ۲۴۱) صورت «کرامه الکتاب ختمه» به کار رفته است.

۴۳. بِسْ مَطِيئَةُ الرَّجُلِ زَعْمُهُ (ج ۲، ص ۱۰۲، ب ۱۴۵)

یعنی: چه بد مرکبی است برای انسان زعم و گمانش.

حدیث نبوی است که با تغییر «زعموا» به جای «زعمه» در کتب حدیث آمده است (برای نمونه، نکذ مجلسی، همان، ج ۶۹، ص ۲۴۴).  
عین‌القضات این عبارت را در تمهیدات (عین‌القضات، تمهیدات، ص ۱۳) نیز آورده است که در متن چایی هیچ نسخه بدلی ندارد؛ اما در نامه‌ها ضبط «زعموا» در نسخه‌بدلها وجود دارد.

۴۴. عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ (ج ۲، ص ۶۷، ب ۹۰ و ص ۱۰۹، ب ۱۵۶ و ص ۳۳۸، ب

۵۱۷ و ص ۴۱۳، ب ۶۵۳؛ ج ۳، ص ۳۲۱، ب ۷۱ و ص ۳۸۳، ب ۱۹۳)

یعنی: از فرد مطلعی پرسیدی (نکذ میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۹؛ زمخشری، همان، ج ۲، ص ۱۶۴؛ عسکری، همان، ج ۲، ص ۴۶).

۴۵. رَمِي فِي عَمَايَةِ (ج ۲، ص ۱۱۳، ب ۱۶۴)

گویا برگرفته از سخن غزالی است در تهافت الفلاسفه (ص ۱۵۳): «فإن الاعتراض على المذاهب قبل تمام التفهيم رمي في عمایة» که در زبان فارسی مثل معادل آن «تیر یا تیری به تاریکی انداختن» است (دهخدا ۱۳۷۷: ۵۷۰/۱).

۴۶. أنا فی وادٍ و أنت فی وادٍ (ج ۲، ص ۱۴۳، ب ۲۰۸)

یعنی: من در فکری و تو در فکری دیگر هستی؛ منظور آن است که میان من و تو اختلافات بنیادی وجود دارد.

معادل مصرع «ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایی» از سعدی است (سعدی، کلیات، ص ۵۰۶) که این مصرع نیز به صورت مثل در زبان فارسی رواج دارد (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۸۹/۳؛ طباطبایی، ۱۳۲۷ الف: ۱۷۳).

همچنین می‌توان مصرع «من در چه خیالم و فلک در چه خیال» (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۷۴۲/۴) را نیز معادل آن دانست (نک: تاج‌الدین احمد وزیر، بیاض، ج ۱، ص ۴۷۷: أنت فی وادٍ و أنا فی وادٍ؛ حریری، مقامات، ص ۳۶۷: إنک لفی وادٍ و أنا فی وادٍ).

۴۷. الناسُ فی غفلاتهم و الدبُّ یرقصُ فی الجبلِ (ج ۲، ص ۱۴۳، ب ۲۰۸ و ص ۱۶۳، ب ۲۴۴)

یعنی: مردم در غفلت‌های خود هستند در حالی که خرس در کوه پایکوبی می‌کند. این عبارت را در جایی نیافتیم، اما بخش نخست آن در بیت زیر آمده است:

الناسُ فی غفلاتهم و رحی المنیة تطحن  
(ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۴، ص ۲۹۵ و ۳۲۶)

با توجه به کاربرد آن در نامه‌ها به احتمال زیاد وقتی به کار می‌رود که کسی در نهایت غفلت و ناآگاهی به سر می‌برد.

۴۸. کل امریءٍ مُجزیٰ بعمله (ج ۲، ص ۱۴۷، ب ۲۱۴)

یعنی: همه کس جزای کار خویش را می‌بیند.

در منابع به صورت «المرء مجزیٰ بعمله» آمده است (نک: حریری، همان، ص ۲۴۵؛ ملطیوی، همان، ص ۲۱۲).

معادل مصرع حافظ است: «هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت» (حافظ، دیوان، ص ۱۷۲).

۴۹. فی الصَّيْفِ ضَيَّعَتِ اللَّبْنَ (ج ۲، ص ۱۴۹، ب ۲۱۸)

یعنی: در تابستان شیر را از بین بردی.

این مثل را آنجا گویند که کسی فرصتی را از دست دهد و پس از گذشتن وقت در پی آن برآید (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۸۳؛ زمخشری، همان، ج ۱، ص ۳۲۹؛ ثعالبی، التمثیل، ص ۳۸؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۱۵۰/۲).

۵۰. بین الباب و الدار (ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۲۶۱)

یعنی: میان در و خانه.

در کتب امثال نیامده است، اما عین القضاة آن را بلافاصله بعد از مثل فارسی «نه از پیش راه و نه با پس آمدن روی» به کار برده است،<sup>۵</sup> بنابراین گویا به همین معنی است و چه بسا معادل آن باشد.

۵۱. المصيبةُ إذا عمَّت طابت (ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۲۶۱)

یعنی: هرگاه مصیبت همه گیر شود، گوارا گردد.

این مثل به صورتهای گوناگون در متون مختلف آمده است؛ برای نمونه: «البلیة إذا عمَّت طابت» (دهخدا ۱۳۷۷: ۲۳۷/۱ و ۴۵۹)؛ «البلاء إذا عمَّت طابت» (همان: ۱۰۸۰/۲) و «المصيبة إذا عمَّت خفت» (بغدادی، همان، ص ۲۹۴).

این مثل در فارسی معادل است با «ظلم به تساوی یا به سویت عدل است» (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۰۸۰/۲).

۵. این مثل همان است که امروزه به صورت «نه راه پس نه راه پیش» به کار می رود (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۸۵۰/۴).

۵۲. وَ فِي عُنُقِ الْحَسَنَاءِ يُسْتَحْسَنُ الْعَقْدُ (ج ۲، ص ۲۱۱، ب ۳۱۳)

یعنی: گردن‌بند در گردن زن زیبارو نیکوست.

مصرع دوم بی‌تی است از متنبی که مصرع نخست آن عبارت است از: «وَ أَصْبَحَ شِعْرِي مِنْهُمَا فِي مَكَانِهِ» (راغب، محاضرات، ج ۱، ص ۴۵۷؛ ثعالبی، یتیمه‌الدهر، ج ۱، ص ۲۴۸).

۵۳. خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا (ج ۲، ص ۲۴۴، ب ۳۶۹)

یعنی: بهترین کارها میانه‌روی است.

حدیث نبوی است که به صورت مثل درآمده است (نک: میدانی، همان، ج ۱، ص ۳۱۳؛ زمخشری، همان، ج ۲، ص ۷۷؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۷۶۷/۲). همچنین در برخی از منابع با اختلاف «اوساطها» به جای «اوسطها» ضبط شده است (نک: عسکری، همان، ج ۱، ص ۴۱۹؛ ثعالبی، التمثیل، ص ۲۷؛ عنصرالمعالی، همان، ۴۶؛ دهخدا: همانجا).

۵۴. الْحَرُّ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ (ج ۲، ص ۲۷۴، ب ۴۱۳ و ص ۴۶۲، ب ۷۱۹)

یعنی: آزاده را اشارتی کفایت می‌کند (نک: میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۴؛ قره‌العین، ص ۲۸؛ غزالی، مجموعه آثار، ص ۲۴۶؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۲۴۲/۱)، در زبان فارسی معادل است با «آن کس است اهل بشارت که اشارت داند» (همان: ۵۹/۱). این مثل به صورتهای «العاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ» (همان: ۲۵۸/۱) و «العَارِفُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ» (ملطیوی، همان، ص ۷۳۱) نیز رواج دارد.

۵۵. بَرَقَ خَاطِفٌ (ج ۲، ص ۲۷۶، ب ۴۱۷؛ در متن: كالبرق الخاطف)

یعنی: برق ناگهانی.

از امثال مولدون است که برای «سریع السیر» بودن به کار می‌رود (میدانی، همان، ج ۲، ص ۲۰۵؛ نیز نک: راغب اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۵۶۹؛ ظهیری، همان، ص ۱۸۰؛ نظام‌الحسینی، همان، ص ۱۵۲).

۵۶. حُمْرَةُ الْخَجَلِ وَ صُفْرَةُ الْوَجَلِ (ج ۲، ص ۳۲۷، ب ۴۹۸)

یعنی: سرخی خجالت و زردی ترس.

با اینکه در کتب امثال نیامده است، به نظر می‌رسد که در کتابهای دیگر به‌عنوان مثل به کار رفته است (نک: ابوحنان، البصائر، ج ۴، ص ۱۱۷؛ زمخشری، ربیع‌الابرار، ج ۴، ص ۴۰۸).

۵۷. أَجْوَدُ الشَّعْرِ أَكْذِبُهُ (ج ۲، ص ۳۵۶، ب ۵۵۱)

یعنی: نیکوترین شعر دروغ‌ترین آن است (نک: قلقشندی، صبح‌الاعشی، ج ۲، ص ۲۱۱؛ بغدادی، خزانه‌الادب، ج ۸، ص ۱۱۵).

در اغلب منابع به‌صورت «احسن الشعر اذبه» آمده است (نک: ثعالبی، الاعجاز، ص ۷۱؛ زمخشری، همان، ج ۵، ص ۲۱۸؛ جزری، المثل السائر، ج ۲، ص ۳۱۳؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۸۶/۱؛ به‌صورت «اعذب الشعر اذبه» نیز آمده است؛ بیهقی، تاریخ، ج ۱، ص ۱۱۶؛ جوینی، جهانگشا، ج ۱، ص ۱۶۱).

نظامی بر اساس همین مثل سروده است:

در شعر مپیچ و در فن او      چون اذنب اوست احسن او  
(نظامی، لیلی و مجنون، ص ۷۲)

۵۸. المترسلُ أخُ الشاعرینَ (ج ۲، ص ۳۵۶، ب ۵۵۱)

یعنی: دبیر برادر شاعران است.

در کتب امثال و ادب نیامده است.



۵۹. ما أهونَ الحربِ على النظارةِ (ج ۲، ص ۳۶۲، ب ۵۶۳)

یعنی: چقدر جنگ آسان است برای تماشاگران.

از امثال مولدون است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۸۸؛ خوارزمی، همان، ص ۳۵۵ و ۵۷۵؛ نیز، نک: بدیع‌الزمان، مقامات، ص ۱۴۲؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۱۹/۱).

در زبان فارسی ترجمه آن به عنوان مثل به کار رفته است: «تو در میان جنگ نیستی، نظاره می‌کنی و کارهای جنگ بر نظاره آسان است» (ارجانی، سمک عیار، ج ۱، ص ۲۷؛ برای شواهد دیگر، نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۸۸/۲).

۶۰. مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَعْرِفْ (ج ۲، ص ۳۶۸، ب ۵۷۳)

یعنی: هرکس نجشید، در نمی‌یابد.

از مأثورات عرفانی است که در متون مختلف به صورتهای «مَنْ لَمْ يَذُقْ لَمْ يَدْرِ» (هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۶۰۶) و «مَنْ لَمْ يَزُقْ لَمْ يَذُرْ» (مولوی، همان، ج ۵، ص ۸۰۷) نیز به کار رفته است (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۷۴۸/۴؛ عطار، مختارنامه، ص ۷۱).

۶۱. كُلُّ طَائِرٍ يَطِيرُ مَعَ شَكْلِهِ (ج ۲، ص ۳۷۶، ب ۵۸۷)

نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۱۲۲۸/۳؛ عنصرالمعالی، همان، ص ۳۷؛ احمد جام، انس‌التائبین، ص ۲۱، که آن را به «هر مرغی با همتای خود پرد» ترجمه کرده است.

در التمثیل و المحاضره به صورت «كل طير مع شكله» به کار رفته است (ثعالبی، التمثیل، ص ۳۶۳) و صاحب شرح‌التعرف آن را با اندکی اختلاف و همراه با عبارتی دیگر آورده است: «الناس اجناس كاجناس الطير، كل طائر يطير الى شكله» (مستملی، شرح‌التعرف، ج ۲، ص ۸۴۳ و ج ۴، ص ۱۷۳۴).

۶۲. القلمُ احدى اللسانين (ج ۲، ص ۴۰۰، ب ۶۳۱ و ج ۳، ص ۳۰۳، ب ۴۳)

یعنی: قلم یکی از دو زبان است.

در اغلب متون به صورت «القلم احد اللسانین» به کار رفته است (نک: ثعالبی، همان، ص ۱۵۵؛ ابوحیان، همان، ج ۹، ص ۱۹؛ جاحظ، همان، ج ۱، ص ۸۵؛ حمزه، سواتر، ص ۴۴۴؛ ثعالبی، تحسین، ص ۳۹ و غزالی، مجموعه آثار، ص ۲۱۰).  
در مجمع الامثال به صورت «القلم احد الکاتبین» و در زمرة امثال مولودون آمده است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۱۵۶).

۶۳. الفطامُ عن المألوفِ شديداً (ج ۲، ص ۴۱۷، ب ۶۵۷)  
یعنی: بازداشته شدن از آنچه عادت است، دشوار است (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ۲۶۵/۱؛ بغدادی، التوسل، ص ۲۳۹؛ نظام الحسینی، همان، ص ۱۲۴).  
در مجمع الامثال به صورت «الفطامُ شديداً» و در زمرة امثال مولودون آمده است (میدانی، همان، ج ۲، ص ۱۰۹) که معادل آن در زبان فارسی عبارت است از: «ترک عادت موجب مرض است» (دهخدا ۱۳۷۷: ۲۵۷/۱).

۶۴. لا طاقة للقرار ولا وجه للفرار (ج ۲، ص ۴۲۲، ب ۶۶۸)  
یعنی: نه توان ماندن دارد و نه روی فرار.  
این مثل در هیچ یک از کتب امثال نیامده است، اما گویا شبیه آن مثلی است که می گوئیم «نه راه پس نه راه پیش» (دهخدا ۱۳۷۷: ۱۸۵۰/۴).

عین القضاة بلافاصله پس از این مثل بیت زیر را آورده که به نوعی معنی آن است:  
نه روی شدن نه رای ایدر بودن چون دایره سرگشته و بی سر بودن  
(عین القضاة، نامه ها، ج ۲، ص ۴۲۲)

۶۵. کالمیت بین یدی الغاسل (ج ۲، ص ۴۷۶، ب ۷۴۳)

یعنی: همچون مرده در میان دستان غسل.

در بیاض تاج‌الدین / احمد وزیر از قول سهل آمده است: «اول مقامات التوکل أن يكون العبد بين يدي الله تعالى كالميت بين يدي الغاسل يقلبه كيف اراد و لا يكون له حركة و لا تدبير» (تاج‌الدین احمد وزیر، بیاض، ج ۲، ص ۱۱۹). در / اوراد / الاحباب این مثل برای رابطه مرید و شیخ به کار رفته است: «چنان می‌باید که مرید با شیخ کالمیت بین یدی الغسال باشد که او را در نفس خود هیچ تدبیری و ارادتی نبود و هرچه شیخ در حق او خواهد او آن را از نفس خود دفع نکند» (باخرزی، / اوراد، ص ۸۳).

#### ۶۶. المكافاتُ فی الطریقةِ واجبةً (ج ۲، ص ۴۷۸، ب ۷۴۹)

بدین صورت در هیچ‌یک از منابع نیامده است و این صورتی است که یکی از مریدان / شاگردان عین‌القضاة درباره آن در نامه‌ای از او پرسیده است و قاضی متذکر شده است که این صورت غلط و درست آن «المکافات فی الطبیعة واجبة» است (عین‌القضاة، همان، ج ۲، ص ۴۷۸؛ نیز، نک: شماره بعد).

#### ۶۷. المكافاتُ فی الطبیعةِ واجبةً (ج ۲، ص ۴۸۲، ب ۷۵۴ و ۷۵۵)

یعنی: پاداش دادن و مجازات کردن در طبیعت واجب است (نک: دمانیسی، مجمل، گ ۹۵؛ نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۲۲۳؛ نسفی، الانسان الكامل، ص ۲۱۶).

نظامی با عنایت به این مثل سروده است:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات      که واجب شد طبیعت را مکافات  
(نظامی، خسرو و شیرین، ص ۴۴۳؛ نیز، نک: نسفی، همانجا)

در / امثال و حکم به صورت «المکافات فی الطبیعة راحة» آمده است (دهخدا ۱۳۷۷:

۲۷۳/۱؛ نیز، نک: نظام‌الحسینی، همان، ص ۲۴).

۶۸. وَ بَضِّدْهَا تَتَبِّينُ الْأَشْيَاءَ (ج ۳، ص ۲۷۹، ب ۵)

یعنی: اشیاء با ضدّ خود شناخته می‌شوند.

مصرع دوم بیتی است از متنبی:

وَ نَذِبْمُهُمْ وَ بِهِمْ عَرَفْنَا فَضْلَهُ وَ بَضِّدْهَا تَتَبِّينُ الْأَشْيَاءَ

(برقوقی، شرح دیوان‌المتنبی، ج ۱، ص ۱۴۹)

(نیز، نک: عین‌القضات، تمهیدات، ص ۱۸۷؛ مولوی، فيه ما فيه، ص ۷۷، ۸۰، ۱۲۰ و ۱۹۴؛

ملطیوی، روضة‌العقول، ص ۲۷ و تحفه، ص ۱۲).

بیت زیر را که منسوب به مولوی است با عنایت به همین مثل سروده‌اند:

چون شدی در ضد بدانی ضد آن      ضد را از ضد شناسند ای جوان

(ملطیوی، همان، ص ۵۴۱)

۶۹. وَ لِلْأَرْضِ مِنَ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ (ج ۳، ص ۲۸۳، ب ۱۰)

یعنی: زمین را از جام باده کریمان بهره‌ای است.

مصرع دوم بیتی است که مصرع نخست آن به صورتهای «شربنا فأهرقنا على

الأرض فضلة» (ابوحیان توحیدی، البصائر، ص ۱۲۱) و «شربنا و اهرقنا على الأرض

جرعة» (سجاسی، فرائد، ص ۴۵۴) آمده است (نیز، نک: تعالی، التمثیل، ص ۲۰۳؛

ظهیری، همان، ص ۱۲۲؛ بغدادی، همان، ص ۲۵۶؛ رازی، همان، ص ۳۶۷؛ دهخدا ۱۳۷۷:

۱۸۹۵/۴).

برای آگاهی از پیشینه رسم «جرعه بر خاک ریختن» نک: صدیقی ۱۳۲۴: ۴۸-

۵۱؛ معین ۱۳۲۴: ۵۱-۵۹.

۷۰. لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ (ج ۳، ص ۴۰۵، ب ۲۳۱)

یعنی: برای هر دردی دوايي است.

از امثال مولدون است (نک: خوارزمی، الامثال، ص ۱۰۶؛ میدانی، همان، ج ۲، ص ۳۰۴؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۳۶۸/۳).

#### ۷۱. کفی بالموت واعظاً (ج ۳، ص ۴۱۰، ب ۲۳۹)

یعنی: مرگ پنددهنده‌ای تمام است.

سخنی است که به افراد مختلفی نسبت یافته است، از جمله به پیامبر (ص) (ابن جوزی، بستان‌الواعظین، ص ۱۶۵ و ۱۸۴؛ وراوینی، مرزبان‌نامه، ص ۱۴۳)، امام علی (ع) (ابن عبدالبر، بهجة، ج ۳، ص ۳۳۴؛ دهخدا ۱۳۷۷: ۱۲۲۳/۳) و فضیل عیاض به صورت «کفی بالله محباً و بالقرآن مونساً و بالموت واعظاً» (میبدی، کشف‌الاسرار، ج ۸، ص ۲۱۵؛ نیز، نک: غزالی، مجموعه آثار، ص ۱۹۳ و ۳۵۸ (تعلیقات)).

#### ۷۲. جمعُ الهمم له تأثیرٌ عظیمٌ (ج ۳، ص ۴۱۵، ب ۲۴۸)

یعنی: در انباشته شدن غمها تأثیری عظیم نهفته است.

در کتب امثال نیامده است، تنها در مفیدالعلوم به صورت «اجتماعُ الهمم له تأثیرٌ عظیمٌ» به کار رفته است (خوارزمی، مفیدالعلوم، ص ۴۲۵).

#### ۷۳. الألیة فی البریة بلیةٌ (ج ۳، ص ۴۲۴، ب ۲۶۱)

یعنی: دنبه در صحرا موجب بلا و مصیبت است.

بدین صورت در هیچ منبعی نیامده است و اگر از سوی کاتبان یا مصحح کتاب تحریف نشده باشد، صورت دیگری است از مثلی که در زمره امثال مولدون است و در منابع مختلف به صورتهای گوناگون آمده است: «ألیة فی بریة ما هی إلا لیلیة» (میدانی، همان، ج ۱، ص ۱۳۰)، «ألیة بریة ما هی إلا بلیة» (ثعالبی، التمثیل، ص ۲۷۶) و «ریة فی بریة ما هذا الا لیلیة» (خوارزمی، الامثال، ص ۳۶۲). خوارزمی درباره کاربرد

این مثل می‌نویسد: «يقولون للشيء يرونه في غير مكانه» (همانجا)، یعنی وقتی این مثل را به کار می‌برند که چیزی در جای خود نباشد.

### نتیجه‌گیری

مکتوبات عین‌القضات گنجینه‌ای است شایان توجه که افزون بر مسائل عرفانی و دقایق کلامی، از نظر واژه‌ها و تعبیرات، سبک‌شناسی، بررسی نقش رباعی در متون عرفانی و بسیاری جنبه‌های دیگر اهمیت بسزایی دارد. در این جستار امثال عربی از مجموعه‌نامه‌های او استخراج شده و نتایج زیر به دست آمده است:

۱. در نامه‌های عین‌القضات ۷۳ مثل عربی به کار رفته است که گستره آنها نشان می‌دهد، قاضی افزون بر امثال کهن از امثال مولودون نیز بهره گرفته است.

۲. از میان امثال عربی که قاضی به کار برده است، پانزده مثل در منابع دیگر — اعم از مثل‌نامه‌های کهن و کتب ادب تازی — وجود ندارد (مثل‌های شماره ۵، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۷، ۵۰، ۵۸ و ۶۴)، بنابراین فهرست ارائه شده، گنجینه پربار و سرشار امثال عربی را غنای بیشتر بخشیده است.

۳. عین‌القضات چهار مثل را از منابعی به جز مثل‌نامه‌های کهن برگرفته است؛ به سخن دیگر او این چهار عبارت / متلواره را از منابع دیگر برگرفته و به‌عنوان مثل به کار برده است (مثل‌های شماره ۲۲، ۴۵، ۴۶، ۵۶). از این میان دو مثل نخست (یعنی مثل‌های شماره ۲۲ و ۴۵) بی‌تردید برگرفته از آثار غزالی است.

۴. عین‌القضات دو مثل را به سلیقه خود تغییر داده و صورتی نوین از مثل‌های کهن ارائه داده است (مثل‌های شماره ۱۵ و ۳۸).

۵. بررسی تطبیقی امثال به کار رفته در نامه‌ها با کتب امثال کهن نشان داد که در یک مورد، مثل تصحیف و به شکل نادرست ضبط شده است (مثل شماره ۴۰) که حتی اگر در نسخه‌ها چنین بوده، باید آن را به صورت قیاسی تصحیح کرد.

امثال عربی در نامه‌های عین القضاة همدانی / ۱۸۷

در پایان برای بهره‌گیری آسان‌تر، مجموع امثال عربی نامه‌های عین القضاة در جدولی ارائه می‌گردد. در این جدول امثالی که در هیچ منبع دیگری به کار نرفته‌اند، با قرار دادن ستاره‌ای در کنار آنها مشخص شده‌اند.

